



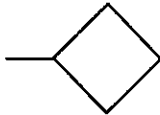
گوهر حیات معنوی (مقام بودن) در نگاه عین القضاة همدانی (محمد(ص) در مقام بودن یا دیدن)

دکتر مصطفی گرچی

استادیار دانشگاه پیام نور و عضو پژوهشی جهاد دانشگاهی

اکرم امانی

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ادیان و عرفان



چکیده:

گفته‌ها، کرده‌ها و داشته‌های پیامبران و قصص آن‌ها در اقوام و ادیان مختلف، موضوعی است که کمتر متنی از متون ادبی جهان از آن تهی است. در این میان، متون ادب فارسی جایگاه ویژه خود را دارد و از این لحاظ می‌توان گفت منحصر به فرد است. یکی از این عارفان نخستین که آرا و افکار او نیازمند تأمل فراوان است عین‌القضاة همدانی است، به گونه‌ای که در اثری چون تمهیدات، کمتر صفحه‌ای از کرده‌ها و کمتر بندی از گفته‌ها و داشته‌های پیامبر تهی است. نویسندگان در این مقاله ضمن بررسی اوصاف و تصاویر مربوط به حضرت محمد در آثار او، و کیفیت ارتباط او با پیامبر، به بررسی تصویری از حضرت در تمهیدات پرداخته که با توجه به توغل نگارندگان، در مجموعه متون عرفانی کم‌نظیر بوده و در بررسی آثار عین القضاة به این مسئله توجه نشده است. آن تفاوت مقام «بودن» با دو مقام دیدن و داشتن است. او در یک مقایسه، مقام موسی را به دیدن، مقام ابراهیم را به شدن (خوردن) و مقام محمد را به مقام «بودن» مانده کرده که در اصل مقاله به تفاوت‌های مختلف این افعال در آن تصویر، پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها:

عین‌القضاة همدانی داشته، گفته و کرده پیامبر - مقام بودن و داشتن محمد(ص).

◀ پیش از مقدمه

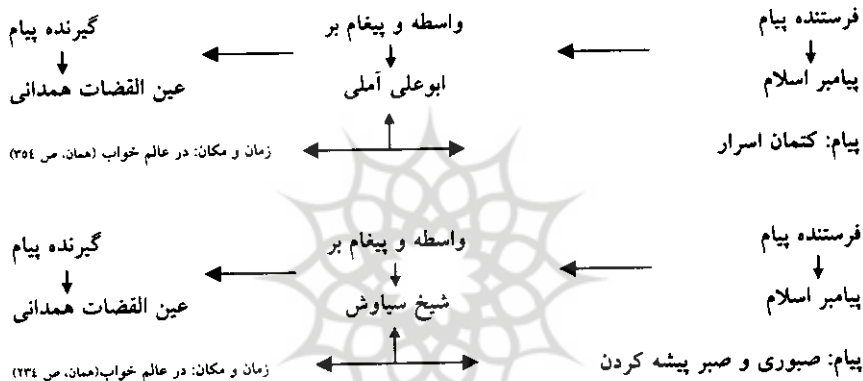
از آن جایی که سیمای حضرت محمد(ص) در مجموعه متون ناب عرفانی به عنوان انسان کامل معرفی شده است؛ احوال(داشته‌ها)، اقوال(گفته‌ها) و افعال(بوده‌ها) ایشان در مجموعه این آثار به گونه‌ای تجلی یافته که کمیت و کیفیت تجلی سیمای آن حضرت در آثار هنری و ادبی، بیش از سایر شخصیت‌های دینی دیگر است و جز در موارد نادر و آن‌هم در حالات ویژه نظیر سخنان شطح‌آمیز، شخصیت، اقوال و افعال آن حضرت همواره با قداست و جلالت خاصی توصیف و تصویر شده است که از یک سونه مانند پیامبر مسیحیان، فرزند خداست، و نه مانند پیامبر یهود، حریف خداست که به عنوان یک انسان مربی و معلمی است که مربی بلاواسطه او نیز، خود خداست و کسی است که میهمان ویژه خداوند است و حتی خداوند هم در مراتب خاص از او مستغنی نیست. به دلیل همین عظمت ابعاد وجودی ایشان و نزدیک بودن به انسان، جمله سالکان و عارفان درصدد اتصال به نور محمدیه‌اند و دیدن او کانه دیدن خداوند تلقی می‌شود.(تمهیدات، ص ۳۰۳) بر این اساس مجموعه متون ادب عرفانی متثور، سرشار از مضامین مرتبط با مسئله نبوت به‌ویژه شخصیت خود محمد(ص) است که مهم‌ترین دلیل تکثر این دسته از اشارات، به قول دکتر زرین کوب در این است که نقل آن‌ها وسیله‌ای برای تقویت روحی سالک در طی طریق سلوک تلقی می‌شده است.(بحر در کوزه، ص ۳۵) درباره موضوع یادشده یعنی بررسی سیره، شامل اقوال، احوال و افعال حضرت در ادب فارسی کتب، رساله‌ها، پایان نامه‌ها و مقاله‌های گوناگونی نوشته شده که جمع‌بندی و تحلیل خود این آثار، نیازمند تحقیق مفصل است. اما درباره نوع نگاه عین القضاة همدانی به شخصیت محمد(ص) آن‌هم با تأکید بر اصل تفاوت مقام بودن با افعالی نظیر داشتن، دیدن و خوردن؛ اثری تدوین و تألیف نشده است. نگارندگان با توجه به

تفاوت‌های مقام بودن و داشتن و این‌که عین‌القضاة محمد(ص) را حائز مقام «بودن» و سایر پیامبران را حائز مقام «دیدن» و... دانسته‌اند، به بررسی ایماژ و مقایسه آن با هم پرداخته‌اند.

■ مقدمه

یکی از عارفان نامدار قرن پنجم و ششم هجری که آرا و افکار او از جنبه‌های مختلف بایسته و شایسته تأمل و بررسی است، ابوالمعالی عبدالله ابی بکر محمد بن علی المیانجی معروف به عین‌القضاة همدانی است که از نظر توجه به سیره عملی و اوصاف و ویژگی‌های پیامبر اسلام، در میان عارفان نخستین منحصر به فرد است، به گونه‌ای که در کتابی چون *تمهیدات* ایشان کمتر صفحه‌ای است که به صورت غیرمستقیم رنگ و بوی سیره نبوی از آن استشمام نشود و کمتر گزاره‌ای وجود دارد که به یکی از اقوال حضرت یا آیات خطاب به آن حضرت استشهاد نشده باشد. از دید عین‌القضاة، او واسطه املائی معارف بر دل سالک(تمهیدات، ص ۱۶) آینه جمال حق و آخرین حجاب سالک و خداوند حقیقت و معنی است. (همان، ص ۳۴) در یک قیاس باید گفت اگر کسانی چون ابن عربی ادعا می‌کنند که علل معذّه ایجاد بزرگترین اثرش(فصوص الحکم) شخص حضرت رسول است و به همین خاطر، آخرین فص از فصوص بیست و هفت‌گانه را به نام پیامبر اسلام کرده است؛ او در پایان بزرگترین اثرش یعنی *تمهیدات* (که می‌توان با این روایت آن را اسرارنامه خواند) ادعا می‌کند که اگر حضرت محمد(ص) ازو تقاضای کتمان اسرار نمی‌کرد او اسرار الهی را بر صحرا می‌نهاد: «گفت ای عین‌القضاة بیش ازین اسرار بر صحرا منه، جانم فدای خاک پای او باد، چون بگفت که بیش ازین اسرار بر صحرا منه من نیز قبول کردم.» (همان، ص ۳۵۴) نکته قابل تأمل این‌که عمده دیدارها و دیالوگ‌های او با حضرت به صورت غیرمستقیم است؛ یعنی پیامبر از ناحیه شخص دیگری پیغام

را(آن هم در خواب) به او می‌رساند. عین‌القضات در دو مورد به این قضیه اشاره کرده که اتفاقاً هر دو در تمهیدات اوست. در یک مرتبه حلقه ارتباط او با پیامبر ابوعلی آملی، و در مرتبه دوم شیخ سیاوش است که موضوع پیام‌ها کتمان اسرار و صبر در مقابل شدائد گریزناپذیر است.



البته در مواردی خاص هم که زمان دیدار در عالم بیداری است، این واسطه و حلقه ارتباط وجود ندارد. در این حالت است که او در حالات استغراق به دیدار مصطفی نیز نائل می‌گردد و نور محمدیه آتش به جان او در می‌افکند. (همان، ص ۲۳۴) او مانند اکثر عارفان بزرگ اسلامی توجه مخاطب را بر یک نکته مهم جلب می‌کند و آن این‌که دیدار با حضرت محمد(ص) چه در عالم خواب(گونه نخست) و چه در عالم بیداری(تجربه شخصی مولف) نه دیدار با شخص پیامبر که دیدار با من برتر است(همان، ص ۲۹۸).

■ مهم‌ترین اوصاف(داشتته‌ها و کرده‌ها) محمد(ص) در نگاه عین‌القضات

اگر بخواهیم یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم و عناصر اصلی دستگاه فکری عین‌القضات و شخصیت‌های پربسامد در آثار عین‌القضات را برشماریم، بی‌تردید حقیقت محمدیه و مقام محمد(ص) است. اگر در بخشی از منطق و فلسفه پدیدارشناختی، نام نهادن به اشیا و مصادیق به منزله سیطره انسان بر آن چیز قلمداد

شده و اولین مرحله استیلای آدمی بر موجودات دیگر مربوط به همین دوران است. (از کافکا تا کافکا، ص ۳۴) یادکرد نام محمد در مجموعه متون عرفانی همراه با نوعی تعظیم و خشیت همراه بوده و جز در موارد ضرور از ذکر نام حضرت اجتناب می شده است. چنان که عین القضاة در بخشی از گفتارش با استناد به حدیثی از پیامبر حقیقت روح محمد را به دلیل عدم سیطره و تسلط بر جوهر آن، و رای عالم الفاظ و سخن می داند که درک آن ها تنها از طریق خداوند (تمهیدات، ص ۲۰۲) و در مواردی خاص به کمک صحابه رسول خداوند ممکن است. (همان، ص ۲۰۰) و بر این اساس، معتقد است در حقیقت نامی برای آن متصور نیست. با وجود این، عین القضاة با این که حقیقت روح محمدیه را و رای الفاظ و اسامی می داند، به صفات و ویژگی های ایشان توجه داشته است، و او را از یک سو احمد، ماحی، عاقب، حاشر، سید، یس، نبی می نامد، و از سویی دیگر، به اوصاف و تصویرهای مختلف حضرت اشاره می کند.

■ عمده ترین این اوصاف و تصاویر:

اوصاف (داشته ها) پیامبر: عجز درک مقام محمد (لوايح، ص ۲۴، و نامه ها، ج ۱/ ۱۹۶)، محمد مونس و هم سر خداوند (تمهیدات، ص ۱۸۱)، فکر و حزن دو صفت پیامبر (همان، ص ۲۹۴)، بعثت محمد، منت مومنان و نعمت کافران (همان، ص ۱۸۵)، نام محمد قرین نام خداوند (همان، ص ۳۱۷)، رحمت، غذای احمد (همان، ص ۳۲۷)، محمد موجب انتفاع خلق و رحمت خداوند به خلق: (همان، ص ۵۲) لوح کلام الله (نامه ها، ج ۱/ ۲۷۹) متخلق به اخلاق الله (همان، ج ۴۰/۲) و نور محمدیه، بارگاه ماله کفواً احد، محمد معشوق، محمد اهل فتوت، علت غایی آفرینش، رحمة للعالمین، دائم الفكر و طویل الاحزان، شرط قبول قول و فعل انسان و....

■ تصاویر (برساخته ها) پیامبر:

محمد خالی بر خط معشوق ازل: در این تصویر همچنان که زینت خط، بدون خال

هویدا و به کمال نیست، حضرت ازل نیز بدون محمد وجودش هویدا نیست: «خال سیاه مهر محمد رسول الله زینتی است بر چهره لا اله الا الله و خط شاهد هرگز بی خال کمالی ندارد، و خط جمال لاله الا الله بی خال محمد رسول الله هرگز کمال ندارد.» (تمهیدات، ص ۲۹)

- محمد هم خط و هم خال معشوق ازل: «خط و خال معشوق جز چهره نور محمد رسول الله بدان که «اول ما خلق الله نوری» نور احمد خد و خال شده است بر جمال نور احمد.» (همان، ص ۱۱۷)

- محمد میوه درخت الهی و درخت الهی (همان، ص ۲۶۶)

- محمد درّ یتیم الهی (همان، ص ۳۰۱)

- محمد نشانه تیر فکرت الهی (نامه‌ها، ج ۲ / ۲۰۱)

- سایه عزّت الهی (تمهیدات، ص ۲۴۸)

- نور محمد در نور خداوند چون نور ستاره‌ها در نور ماهتاب و نور خداوند

در نور محمد مانند نور ماهتاب در میان آفتاب (همان، ص ۷۷)



■ نور محمدیه:

یکی از مهم‌ترین اوصافی که با توجه به آیه قرآن در متون عرفانی به شکل‌های مختلف تکرار شده، نور و حقیقت محمدیه است. عین‌القضات با توجه به آیه قرآن، مصطفی را ذره‌ای از آن آتش سراج منیر می‌خواند. (نامه‌ها، ج ۱/۱۵۵) حقیقتی که حتی سه خلیفه نخست با توجه به آیه «و تراهم ينظرون اليك و هم لا يبصرون» آن را درک نکردند (تمهیدات، ص ۳۱) عین‌القضات با توجه به آیه «قد جاءكم من الله نور و كتاب

مبین» (همان، ص ۲۴۸ و ۲) و «اتبعوا النور الذی انزل معه» (همان، ص ۳۲۲ و ۲) محمد (ص) را چون کلام خداوند نور می خوانند که برخلاف سایر انبیا که دو نور دارند و امت آن‌ها یک نور، او را «سرایا نور» می خوانند که از نور علی نور نشأت می گیرد. (همان، ص ۳۲۲) او سایه ندارد اما سایه خداوند در کره زمین است. (همان، ص ۲۴۸) او قائلان جدایی این نور محمد و الله را مشرک می خواند. (همان، ص ۷۶، و نامه‌ها، ج ۲۷۹/۱) و این نکته را تذکار می دهد که سالک باید نور محمد را در نور الله ببیند، چونان نور ستاره‌ها در نور ماهتاب (ر. بخش تصاویر) و نور لا اله الا الله را در پرده نور محمد ببیند چونان ماهتاب در میان آفتاب (تمهیدات، ص ۷۷) بر این اساس، او حتی به تأویل حدیث نبوی «من عرف نفسه و قد عرف ربه» می پردازد و نفس را به نور محمد و رب را به حقیقت محمد تأویل می کند. مولف بعد از توجه به سنخیت نور محمد با نور خداوند به منظور تبیین نور محمدیه به نور شیطان اشاره می کند، و این دو نور را همواره ملازم و قرین سالک می داند. (همان، ص ۳۰) با این تفاوت که خلقت نور محمد از نور عزت الهی و خلقت نور ابلیس از نار عزت الهی است. (همان، ص ۲۶۸) طاعات فرنگی

■ معراج محمد (ص) قربت خداوند بدو

یکی دیگر از اوصاف (داشته‌ها) محمد (ص) که از نظر نوع و کیفیت، منحصر به حضرت است معراج اوست که عین القضاة در کتاب تمهیدات چهار بار به آن اشاره کرده است. معراجی که محمد به دلیل غلبه نور خدا، خداوند را با چشم سر نمی بیند. (همان، ص ۲۷۶) اما موضوع گفت و گوی آن دو به گونه‌ای است که عین القضاة به تأویل آیه قرب پیامبر در شب معراج می پردازد. او بر آن است که علاوه بر این که معراج محمد موجبات قربت او بوده باعث قربت خداوند به محمد نیز شده است. به همین جهت خداوند از محمد می خواهد که او سخن گوید و خود او شنونده کلام محمد باشد.^۱ (همان، ص ۲) نکته دیگری که

عین‌القضات در این مقام به آن اشاره می‌کند، ماجرای بازیستائیدن محمد در شب معراج است که علت آن را در «لأنَّ اللهَ تعالی یصلی» خداوند می‌داند و صلوات خداوند را نیز این‌گونه تفسیر می‌کند: «صلوتی الثناء علی نفسه سبوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح» (همان، ص ۸۱).

■ توجه به دو بعدی بودن شخصیت پیامبر

یکی از کلیدی‌ترین مباحث مطرح شده درباره محمد (ص) در آثار عین‌القضات عبارات متناقض‌نما و حدیث پیامبر^۲ است که در جایی «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» می‌گوید و در جایی دیگر «انا بشر مثلکم» (نامه‌ها، ج ۲/ ۴۱) که بسیاری از گفته‌های حضرت را باید با در نظر گرفتن این دو مقام تفسیر کرد. به این‌که مربوط به کدام ساحت از ابعاد وجودی پیامبر است، برخی از گفته‌های حضرت در مقام «انا بشر مثلکم» قابل خوانش است نظیر الف) غضب مصطفی به این‌که اعتراف می‌کند که نمی‌داند اهل سعادت است یا اهل شقاوت (همان، ج ۳/ ۳۸۲) ب) وقتی که حضرت از ضمیر انبی و انا بهره می‌گیرد. (همان، ج ۲/ ۴۲) ج) از عاقبت کارش آگاه نیست. (همان، ج ۲/ ۴۱)

در مقابل نمونه‌های دیگری است که به مقام «كنت نبیا...» اشاره دارد. او بر آن است که اگر چه محمد از حیث قالب، بشر است قالب و بشریت او متمایز از دیگر آدمیان است، قالب او به رنگ جان درآمده و با حقیقت او یکی شده است. «اگر قالب مصطفی چنان بودی که از آن من و تو، چرا چشمه‌های آب از انگشت او روان بودی و از آن ما روان نیست». (تمهیدات، ص ۲۴۹) و یا هر که جان پاک مصطفی را بشر خواند کافر است. (همان، ص ۱۶۴، و نامه‌ها، ج ۲/ ۴۰ و ۶۳) همچنین نمونه‌های دیگری وجود دارد که به دو قطبی بودن شخصیت پیامبر، توأمآ اشاره دارد. الف) اشاره به بعد جسمانی و بشری پیامبر و بلافاصله بعد

روحانی او (همان، ج ۴۰/۲) ب) اشاره به بُعد روحانی حضرت و بلافاصله بُعد جسمانی ایشان (همان، ج ۶۳/۲) ج) اشاره به بُعد جسمانی و روحانی حضرت (همان، ج ۴۳/۲) د) اشاره به این که بُعدی از حضرت رو در عالم فنا دارد و بُعدی دیگر در عالم بقا، بُعدی خاک و بُعدی آسمان (تمهیدات، ص ۲۶۷) ه) تأکید بر دو قطبی بودن شخصیت او در پیرامون حدیث «لیت رب محمد لم یخلق محمدا» (نامه‌ها، ج ۱۹۱/۲).

■ عشق ورزی خداوند با محمد (ص)

یکی دیگر از اوصاف پیامبر در متون عرفانی که بیش از دیگر ویژگی‌ها بحث شده، عشق ورزی خداوند با محمد است که این محبت خداوند به محمد، به عشق خداوند به خودش تفسیر می‌شود. (تمهیدات، ص ۲۱۸) در دستگاه فکری او محمد نمودار مقام عاشقان منتهی است (همان، ص ۱۰۷) و دلیل عشق امت به محمد نیز همین مسئله است. از دید مولف، محمد سرگروه مطلوبان (همان، ص ۲۰) است که حقیقت جویای اوست. عشق خدا به محمد نیز نه از برای محمد که به خاطر خود اوست (همان، ص ۳۰) در بخشی دیگر از تمهیدات نیز مولف به مقایسه محمد و ابلیس در مقام عشق ورزی می‌پردازد و با توجه به آیه «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر» ذنب و گناه محمد (ص) را به عاشق شدن خدا به محمد تأویل کرده است، در مقابل عاشق شدن ابلیس به خدا را گناه شیطان معرفی می‌کند. (همان، ص ۲۲۹)

■ معرفت محمد (محمدشناسی) شرط خداشناسی

به نظر مولف شرط شناخت محمد شناخت خود است و شرط شناخت خداوند شناخت محمد است:

خودشناسی ← محمدشناسی ← خداشناسی

«معرفت صفات خدای تعالی وقتی حاصل می‌شود که معرفت نفس محمد حاصل شود.» (همان، ص ۶۰) و «هرکس که راه معرفت ذات او طلبد، نفس حقیقت خود را آینه‌ای سازد و در آن می‌نگرد نفس محمد را بشناسد، پس از آن نفس محمد را آینه سازد (همان، ص ۵۸) «هرکه معرفت نفس خود حاصل کرد، معرفت نفس محمد او را حاصل می‌شود و هر که نفس محمد حاصل کرد، پای همت در معرفت ذات الله نهد و هر که خودشناس نیست، محمدشناس نیست، عارف خدا چگونه باشد.» (همان، ص ۵۷) بنابراین شرط لازم هم خداشناسی و هم محمدشناسی به صورت برابر خودشناسی آمده است. در مجموعه عبارات ذیل چهار مرتبه شرط محمدشناسی، خودشناسی آمده همچنان که چهار بار شرط خداشناسی، محمدشناسی آمده است.

■ مقایسه محمد(ص) با برخی از شخصیت‌ها

یکی دیگر از مضامین اصلی در مقام تقریر افعال محمد (داشته‌ها، بوده‌ها) در مجموعه آثار عین‌القضات بهره‌گیری از عنصر تقابل یا تشابه شخصیت پیامبر با شخصیت‌های دیگر است که یا در حوزه در زمانی (گذشته‌نگری) و یا مربوط به زمان بعد (آینده) است. به عبارت دیگر، یکی دیگر از مفاهیم در ارتباط با شخصیت پیامبر در آثار عین‌القضات، قرار گرفتن نام برخی از شخصیت‌ها در کنار نام پیامبر است که از چند شکل خارج نیست:

۱. برکشیدن مقام حضرت به نسبت مقام آن اشخاص (آدم، موسی، عیسی و ابراهیم).^۳

۲. برکشیدن مقام و قرب او نزد پیامبر: ابوبکر، علی، اویس، عثمان و عمر و عبدالله بن زید و جریر.

۳. تنزیل و تخفیف مقام آن شخص نزد پیامبر (ابولهب، ابن عربی، فخر رازی، بایزید و ابوسفیان و ابلیس).

نکته جالب توجه این که در متون عرفانی ادوار بعد نام عین القضاة نیز به مناسبت سخن منسوب به او، در گروه اخیر (گروه سوم) یاد شده است. چنان که شمس تبریزی در خطاب به ایشان می گوید: «ایشان (عین القضاة و...) به سرّ مصطفی نرسند و نرسیدند...» (مقالات شمس، ج ۶۵/۲) در گروه نخست مولف به مقایسه شخصیت محمد (ص) با سایر پیامبران دو ابعاد مختلف پرداخته است. او برای برکشیدن مقام محمد بر تمام انسان‌ها از جمله پیامبران، بیش از سایر پیامبران به حضرت موسی و عیسی توجه کرده است و در مراتب بعدی به مقایسه او با آدم، ادریس، یحیی و ابراهیم می پردازد. در آثار عین القضاة به کرات به مقایسه مقام موسی با محمد پرداخته شده که در تمام موارد به برتری مقام محمد حکم داده است. اگر موسی «رب اشرح لی صدری» بر زبان جاری می کند بر زبان محمد به دلیل فراخی سینه «الم نشرح لک صدرک» ساری است. (نامه‌ها، ج ۱/ ۴۴) و اگر به موسی «جاء» خطاب می شود، به محمد صفت «اسری» داده می شود، و اگر به موسی «انظر الی الجبل» خطاب می شود، به محمد «الم تر الی ربک کیف مد الظل» خطاب می شود. (تمهیدات، ص ۲۰) این تفاوت‌ها به حدی برجسته می شود که موسی از خداوند می خواهد او را از امت محمد (ص) قرار دهد. (همان، ص ۱۳۳)

نکته قابل تأمل این که نویسنده، برخلاف اکثر متون عرفانی که از مقایسه محمد با ابراهیم (ع) پرهیز کردند (نمونه آن مقالات شمس و مثنوی معنوی است که علو مقام ابراهیم همواره مانع از این امر شده است) او به صراحت به این مقایسه می پردازد و حتی ابراهیم را با مقام اولوالعزمی نه با شخصیت محمد که

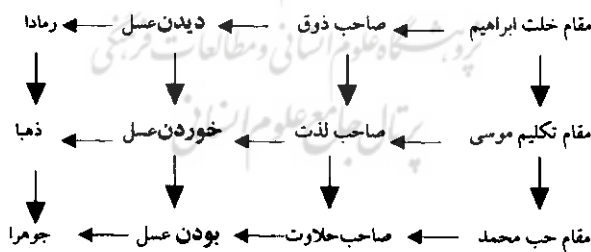
با امت او مقایسه می‌کند و ابراهیم را بیرون پرده الهیت می‌داند و گدایان امت محمد را درون پرده صمدیت می‌بیند. (همان، ص ۴۹ - ۴۷)

■ بازخوانی تصویری از محمد(ص) در مقام «بودن» بر اساس سه روایت نبوی

در یک نگاه کلی و مقایسه‌ای میان محمد و ابراهیم و موسی، مولف از سه تعبیر توصیفی - تصویری استفاده می‌کند، و به تبیین جایگاه محمد در ذهن و زبان خویش می‌پردازد. او ضمن اشاره به مقام خلت ابراهیم و مقام تکلیم موسی از زبان خداوند می‌گوید: «من سه تن را از میان همه بندگان برگزیدم، پس نظر به روح مصطفی کردیم، هیچ روح مشتاق‌تر و محب‌تر از روح وی ندیدیم، پس او را به رؤیت خود برگزیدیم که «الم تر الی ربک کیف مد الظل» (همان، ص ۳۰۸) و در ادامه ابراهیم را صاحب‌ذوق و موسی را صاحب‌لذت و مصطفی را صاحب‌حلاوت می‌داند و مقام نخستین را به دیدن غسل، و مقام دوم را به خوردن غسل، و مقام سوم را به بودن غسل تشبیه می‌کند:

«گوش دار که هرگز شنیده‌ای که ابراهیم صاحب‌ذوق بود، موسی صاحب‌لذت، مصطفی صاحب‌حلاوت بود، چه دانی که چه می‌گویم نه با تو گفتم که غسل دیدن دیگر است و غسل خوردن دیگر و غسل بودن دیگر، این کلمات را گوش دار: مصطفی گفت: من رکن الی الدنیا و مال الیها حرّقه الله بنار جهنم فصار رمادا تذروه الیها، این کلمات بیان منزلت ارباب عالم ملک است. اما ارباب عالم آخرت و ملکوت را گفت: و من رکن الی العقبی و مال الیها احرقه الله بنار الاخره فصار ذهباً یتنفع به. این کلمات محبان اهل ملکوت را بیان درجات است. اما ارباب عالم الهی و جبروت را نشان این داد که: و من رکن الی الله و مال الیه احرقه الله بنوره فصار جوهرأ لا قیمة له، کس چه داند که این کلمات از سر چه حالت گفته آمده است، سه عالم را شرح و نشان داد.» (همان، ص ۳۱۰، بند ۴۰۸)

مرز این سه عالم در تعابیر عرفانی مرز عین الیقین (ابراهیم) حق الیقین (موسی) و در نهایت آن‌ها مقام محمد است که فراتر از دیدن ابراهیم و خوردن و هضم کردن موسی است که آن مقام لایتناهی «بودن» است که در مراحل سلوک از آن به گوهر حیات معنوی تعبیر کرده‌اند. «ما عمدتاً زندگی خود را صرف امور فعل‌های خواستن (خواستن رؤیت موسی، خواستن زنده کردن مرده توسط ابراهیم) می‌کنیم و کمتر به فعل بنیادی «بودن» که گوهر حیات معنوی است می‌کنیم» (حیات معنوی، ص ۳۰) مقامی که عین القضاة در مقایسه ثلاثه به محمد نسبت می‌دهد و درک این مقام را نیز نصیب خداوند می‌داند (تمهیدات، ص ۳۰۳) به نظر نگارنده این نوشتار، عین القضاة در مقایسه این سه شخصیت و با توجه به تصویر یاد شده، با تعمد از قید فعل «بودن» بهره برده و به اهمیت این فعل در مقابل فعل دیدن و خوردن (داشتن) توجه داشته است.



■ تفاوت این سه فعل در یک نگاه فراگیر

۱) تفاوت دیدن و خوردن (داشتن) و بودن، تفاوت مالکیت و بهره‌وری است. علت این‌که فعل خوردن در این گزاره به مقام داشتن تفسیر شده، این‌که جنبه دیگری از داشتن «جذب کردن و همسان کردن» است که جذب شیء از راه خوردن یا نوشیدن حاصل می‌شود که خود یک مفهوم از مالکیت است. (داشتن یا بودن، ص

۳۸) در این گزاره هم عین القضات به خوردن عسل تعبیر کرده است.^۲
۲) با توجه به نگاه روان‌شناختی و تحلیلی دو گزاره «ابراهیم عسل را دید» و «موسی عسل را خورد» نوعی مالکیت و بهره‌وری وجود دارد. این تصاحب اگر چه تصاحب مادی مثلاً چیدن یک گل نیست، با وجود این، باز هم در مقام داشتن (تصاحب) است. اما در عبارت «محمد عسل بود»، «بودن» به دلیل همین عدم تصاحب است؛ نه چیزی دارد و نه حرص و آرزومندی داشتن بر او مسلط است. در این حالت است که به قول فروم او (کسی که در مقام بودن است) شادمان است و دیگران تقاضای داشتن آن را دارند (همان، ص ۲۷) چنان‌که در نظر عین القضات هم موسی و هم ابراهیم از خداوند تقاضا می‌کنند که جزو امت او باشند. (تمهیدات، ص ۴۷ و ۱۳۳)

۳) او برای تفسیر بیشتر سخنان مذکور، به سه روایت نبوی استناد کرده که بلافاصله پس از تفاوت سه مقام ابراهیم، موسی و محمد (صاحب ذوق، صاحب لذت، صاحب حلاوت) آمده است که به طور ضمنی، مقام محمد را فراتر از قدردانی (به معنی تعیین اندازه و قدر) ارزش‌گذاری می‌داند. همان‌طوری که مقام او را به نسبت اول و دوم (رماد و ذهب) «جوهر» توصیف کرده است.

۴) در «بودن» دو معنا قابل فهم است، یکی نقطه مقابل «داشتن» و به معنای زنده بودن و پیوند اصلی با جهان است، و دیگری، نقطه مقابل «نمایان شدن» است که به طبیعت واقعی و حقیقت صادق انسان دلالت دارد. (داشتن یا بودن، ص ۳۶) لذا می‌توان گفت با توجه به تعبیر «گوهر» در مقابل رماد و ذهب، مقام بودن چه در معنای نخست و نقطه مقابل داشتن، و چه در معنای دوم (نمایان شدن) دلالت بر چیزی دارد که «هست»^۵ است. به قول توماس آکوینسی؛ قدیس معروف قرن سیزدهم «بودن» فعلیت همه افعال، و در نتیجه، کمال همه کمالات است. (در باب هستی و ذات، ص ۲۱)

۵) بودن یک فرایند است و حالتی پویا و دینامیک دارد که با سکون از بین می‌رود، در حالی که دیدن و خوردن ثابت و ایستاتیک است. چنان‌که جورج سمل «بودن» را دلالت بر دگرگونی و شدن می‌داند. (داشتن یا بودن، ص ۳۶) فعالیتی که زندگی، تولد، تحرک، جوشش و زایش و جریان در آن جاری است. (همان، ص ۹۳)

۶) مقام بودن به چیزی که عینی و وجود خارجی دارد تعلق نمی‌گیرد، لذا امری ذهنی (سابژکتیو) است، اما مقام خوردن و دیدن (داشتن) امری عینی (ابژکتیو) است. ضمن این‌که این دو مقام اخیر با یکی از حواس‌های پنجگانه قابل لمس (concrete) است.

۷) در جهت‌گیری مقام «بودن»، نگرانی ناشی از خطر از دست دادن دارایی وجود ندارد. اگر من کسی «هستم» نه کسی که «دارم»، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند ایمنی و احساس هویت مرا از من بگیرد یا تهدید کند. چرا که در فعل بودن، کانون من در درون است. در حالی که مقام «داشتن» (خوردن و دیدن) بر چیزی اطلاق می‌شود که در نتیجه مصرف کاهش پیدا کند (خوردن) در حالی که «بودن» با عمل و به کار گرفتن رشد می‌کند. (همان، ص ۱۵۳) به همین دلیل، ترس از مرگ و از دست دادن، در مقام داشتن معنا دارد نه بودن. (همان، ص ۱۷۶)

۸) شکل «بودن» (نه در کارکرد دستوری آن) فقط در «این‌جا» و «اکنون» وجود دارد، و «داشتن» (خوردن و دیدن) در زمان گذشته، حال و آینده (همان، ص ۱۷۷) در عسل بودن، بودن به معنی زمان گذشته نیست، که در مقابل داشتن (خوردن) است، لذا در محدوده زمان نمی‌گنجد.

۹) در خوردن و دیدن عسل بین سوژه (شیء: عسل) و ابژه (عامل: ابراهیم و موسی) جدایی و فاصله وجود دارد. به عبارت دیگر، دو چیز است، لذا کلام (کلیم الله) و خلت (خلیل الله) دو صفتی است که به دلیل همان فاصله پایین‌تر

از حب (حبیب الله) قرار می‌گیرند. در حالی که در «بودن» یک چیز وجود دارد، و فاصل و تفرق بین شی (عسل) و عامل (محمد) از میان می‌رود. (مقام وحدت و حب و حبیب اللهی محمد) و در این مقام است که میان حبیب و محبوب حجابی نیست.

۱۰) سخن آخر اینکه آیا می‌توان سه مرحله و سه عالمی که عین‌القضات از آن نام برده، مقام لذت (موسی)، مقام ذوق (ابراهیم)، مقام حلاوت (محمد) را با سه ساحت زندگی در نگاه کرکگور (ساحت زیباشناسی لذت)، ساحت اخلاق (آرمان) و ساحت دینی (عشق) مقایسه کرد؟. به عبارت دیگر از آنجایی که هدف زیستن در ساحت زیباشناسی در نظر کرکگور کسب «لذت» است (ترس و لرز، ص ۴۱) می‌توان گفت خوردن عسل و دیدن عسل مربوط به ساحت زیباشناختی زیستن است که عین‌القضات هم آن را دون «بودن عسل و مقام حب» (عشق در نگاه کرکگور) می‌داند. شاهد کلام این که در حلاوت (مقام سوم در نظر عین‌القضات) لذتی وجود دارد که در مقام لذت (به معنی خوشی) و ذوق دیده نمی‌شود.

■ گفتارهای (داشته‌ها، گفته‌ها و کرده‌ها) محمد (ص) در نگاه عین‌القضات همدانی

با توجه به نوع نگاه عین‌القضات به مفاهیم و مقوله‌های مرتبط با سیره نبوی و گفتار پیامبر، کمیت استناد به احادیث نبوی در مجموعه آثار او به میزانی است که بررسی همه آن‌ها خود مجال دیگری می‌طلبد. در مورد میزان ارادت و توجه مولف به مقام پیامبر و اقوال و افعال او با توجه به مقام «بودن» پیامبر توضیح یک نکته ضروری است. یکی از بحث‌هایی که در حوزه کلام جدید مطرح است، این که شخصیت هیچ کس جز شخصیت پیامبران نمی‌تواند پشتوانه سخن و فعل او باشد، و بر این اساس، از شخصیت پیامبر به ویژه پیامبر خاتم، به خاطر قول و فعل او، به دلیل اتصال به عالم وحی حجت و استدلال نمی‌خواهند، و شخصیت

او دلیل درستی فعل اوست. به عبارت دیگر، شرط درستی قول و فعل محمد شخصیت خود پیامبر است. بنابراین، اگر عمل و قولی از آن حضرت صادر شود، آن عمل بدون توجه به نتیجه^۶ آن درست است. عین القضاة در بزرگترین اثرش به این نکته ظریف اشاره می‌کند و می‌گوید: «وقتی یکی از صحابه بر حجرالاسود بوسه زد، به او گفتند چرا این کار را کردی، گفت مصطفی را دیدم که بر حجرالاسود بوسه زد، اگر پیامبر این کار را نمی‌کرد من هم انجام نمی‌دادم (تمهیدات، ص ۹۳). این مسئله تنها شامل افعال پیامبر نبوده و اقوال حضرت را نیز شامل می‌شود، چنان‌که در ادوار بعد، عارفانی چون مولانا به همین مسئله در حوزه اقوال اشاره کرده‌اند و گفت حضرت را به منزله مهر و سند تلقی کرده‌اند. (مثنوی، دفتر ۳ / ۱۳۶۲)

■ گفته‌های پیامبر در نگاه عین القضاة همدانی

یکی از مضامینی که در مجموعه آثار عین القضاة، با توجه به موضوع بحثمان، تکرار شده، ضرورت اعتقاد خوانندگان به حقیقت گفتار پیامبر و رای الفاظ و تعابیر است. بر این اساس، بارها به چندبعدی و تأویلی بودن گفتار پیامبر، و این‌که پیامبر به ضرورت از کلماتی بهره برده‌اند که یا از مقوله تشبیه است و یا از مقوله تمثیل، اشاره کرده است. چنان‌که عارفان ادوار بعد به این مسئله به گونه‌ای دیگر اشاره کرده‌اند.^۷ عین القضاة به تشبیه‌ها و تمثیل‌های مندرج در احادیث نبوی، توجه لازم را داشته و سعی می‌کند گفته‌های پیامبر را بر این اساس تفسیر و در مواردی تأویل کند. چنان‌که در بیان روایت پیامبر درباره دوزخ می‌گوید: «مصطفی گوید آتش دوزخ به هفتاد آب بشستند و بدین عالم آوردند، مقصود از این تشبیهات، قطع تشبیهات است که عموم را بود تا دانند که نه آن است» (نامه‌ها، ج ۲ / ۲۸۸) بنا بر این، مولف در و رای احادیث نبوی حقیقتی

را مکتوم می‌بیند و احادیث نبوی را به کمک سایر احادیث (تفسیر حدیث با حدیث) تأویل و تحلیل می‌کند. «مصطفی گفت: یحشر الناس علی نیاتهم؛ در جای دیگر گفت: و حصل ما فی الصدور؛ و در جایی دیگر گفت: یوم تبلی السرائر؛ و همچنین گفت: ان فی جوف ابن آدم لمضغه» (تمهیدات، ص ۱۶۳). عین القضاة نیت، صدر، سر و مضغه در این روایت را روی دیگر یک سکه می‌داند که باید به شأن نزول آن توجه کرد. چنان‌که در بخش‌های دیگر هم بارها قلب را نه صدر و نیت و سر، که حقیقت آدمی معرفی می‌کند که حرم خدا (همان، ص ۹۳) مفتی (همان، ص ۸) عرش الله (نامه‌ها، ج ۱ / ۲۷۸) اوصاف دیگر آن است. جالب‌تر آن‌که همین اوصاف را نیز به مضغه نیز نسبت می‌دهد که در صورت تباهی آن، همه وجود آدمی تباه خواهد شد. (تمهیدات، ص ۱۴۵)

■ تفسیر حدیث با حدیث و آیه

■ ۱. درباره دین، دین‌داری و شرایط و مراتب آن

یکی از احادیث نبوی درباره اساس اسلام و ایمان روایتی است که عین القضاة هم در تمهیدات (ص ۶۶) و هم در نامه‌ها (ج ۲ / ۷۲) به آن اشاره کرده است که توحید و نبوت، نماز، زکات و روزه و حج، عمده‌ترین این موارد است. در اهمیت شهادت به وحدت خداوند (توحید) می‌گوید: «مصطفی جایی گوید: من قال لا اله الا الله دخل الجنة، و جایی دیگر گوید: من قال لا اله الا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة، و معلوم است که منافق لا اله الا الله گوید و او را هیچ سودی نیست.» (نامه‌ها، ج ۱ / ۴۱۷) لذا به کمک حدیث دوم، حدیث نخست را تبیین می‌کند.

■ ۲. شرایط لازم و کافی پیروی از محمد (محمدیان و محمدیون)

یکی دیگر از مهم‌ترین احادیثی که عین القضاة در این بخش با توجه به

رعایت همان اصل (تفسیر حدیث با حدیث دیگر) اشاره کرده، سه حدیثی است که به سه مرتبه نزدیکی و نوع انتساب به پیامبر اشاره کرده است: «دریغا باش تا عربی شوی تا زبان محمد را بدانی که: من اسلم فهو عربی و قلب المومن عربی، باش تا قریشی شوی که تا نسبت محمد درست کرده باشی که: العلماء ورثة الانبیاء، چون هاشمی و مطلبی شوی، و اشوقاه الی لقاء اخوانی، در حق تو درست آید.» (تمهیدات، ص ۱۸۴) در این روایات بنه سه اصل زبان در مرتبه نخست، نژاد و نسب در گام دوم، و سنخیت و یک رنگی در گام آخر اشاره شده است که مومن واقعی که پیامبر آرزوی دیدار او را دارد، به مرحله و گام سوم رسیده است. کسی که تقریب او به پیامبر نه از مقوله هم‌زبانی، هم‌زمانی، هم‌نژادی و جنسیت، که از مقوله سنخیت است.

۳. اهمیت علم و بررسی عالم و متعلم در نگاه حضرت

یکی از موضوعاتی که در این آثار (با توجه به همان اصل تفسیر حدیث با حدیث) بدان توجه فراوانی شده، مسئله معرفت و علم، آن هم با توجه و نگاه به پیامبر امی است که در یک دم علم اولین و آخرین را در درون خود یافت.^۸ این علم که از آن به معرفت نفس تعبیر می‌شود، شرط معرفت حق فرض شده است. عین القضاة از قول پیامبر می‌گوید: «علم فرايض نیمه علم باشد، علم بنفسه تمام است،... علم و معرفت تو به جمله موجودات و به وجود خویشتن یک طرف آمد، و علم تو بدو و به ذات و صفات علیت یک طرف، پس علم فریضه، علم مادون الله است که نصف باشد، چون این نصف حاصل آید، آن نصف علم الهی نیز حاصل آمده باشد» (همان، ص ۲۵۲). در نظر پیامبر اسلام، چنین علمی که هیأت مکنون نامیده شده، تنها از آن عالمان الهی است که تنها فریفتگان دنیا این علم را انکار کنند. (نامه‌ها، ج ۲/ ۹۸ و ۳۷۸ و تمهیدات، ص ۵)

نکته جالب توجه درباره احادیث پیامبر در این حوزه این که اگر چه پیامبر طلب علم را ولو در چین توصیه کرده (همان، ص ۶۵) آن را مقید به علمی می کند که دستاورد آن (درهم و دینار) با معرفت و بینش باشد: «ای عزیز مصطفی می گوید آن علم طلب کن که بدانی که درمی به که باید داد و چون باید داد و کی باید داد» (نامه‌ها، ج ۱ / ۴۶۹).

۴. انسان و مراتب معرفتی وجود بشری

عین‌القضات به مناسبت مشرب خاص عرفانی خود، توجه فراوانی به مقام انسان و مفاهیم مرتبط با آن کرده است که به مناسبت، به سخنان پیامبر در این زمینه نیز استشهاد شده است. او از یک سو، به کیفیت خلقت انسان‌ها با توجه به یک روایت نبوی اشاره می کند (تمهیدات، ص ۲۵۶) و به موازات آن، به مراتب درجات انسان‌ها نیز به تفصیل، و در مواردی متعدد می پردازد. او با توجه به روایت نبوی (الناس ثلاثه اقسام حیوان، فرشته، پیامبران) قسم سوم را با تفصیل بیشتری بحث می کند که تمام همت این دسته به عشق، شوق، رضا و تسلیم خلاصه می شود. (همان، ص ۵۱) اگرچه مولف در بخش دیگری از گفتارش به مقام دسته‌ای از انسان‌ها و رای این طیف (صاحبان ولایت) اشاره می کند که پیامبران آرزوی منزلت آن‌ها را دارند. (همان، ص ۴۴) یکی دیگر از روایاتی که عین‌القضات بدان پرداخته توجه به سطوح معرفتی و معرفت شناختی انسان‌ها است که لازمه تأثیر تربیت انسان‌ها همین اصل است. «اگر با کسی از عالم خوف باید گفت او را از عالم رجا مگویید. با توجه به کلم الناس علی قدر عقولهم که او را هلاک کنید» (نامه‌ها، ج ۲ / ۴۸۴) لذا پیامبر مدام عایشه را از سؤالات پیرامون مباحث فراتر از معرفت او برحذر می دارد (همان، ج ۲ / ۹۷) و درد و رنج انسان‌ها را با توجه به حدیث «ان الهموم بقدر الهمم» (همان، ج ۲ / ۲۱۸) به میزان معرفت و همت آن‌ها معرفی می کند. نکته آخر این که عین‌القضات به

مانند جریان حاکم بر مشرب عرفانی، به وهبی بودن معرفت اشاره می‌کند که اختلاف عقول را مربوط به اصل و عالم ازل می‌داند، و به میزان آنچه که در آن عالم به انسان‌ها داده‌اند، به همان میزان طلب خواهند کرد. «مصطفی گفت: مثل الصلوة المكتوبة كالميزان من اوفى استوفى» اشاره به آن دارد که این میزان دو کفه دارد یکی کفه ازل و یکی کفه ابد، هر چه در ازل داده باشند در ابد باز ستانند. (تمهیدات، ص ۲۹۰)

جمع‌بندی و تحلیل مجموعه گفته‌های پیامبر در آثار عین القضاة، با توجه به گستردگی کار، خود مجال دیگری می‌طلبد اما می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی آن احادیث را به احادیث مربوط به دین، اخلاق و مقدمات اخلاقی و... تقسیم و طبقه‌بندی کرد.^۱

■ نتیجه:

محمد(ص) در مقام «بودن» مقامی است که کمتر در متون عرفانی قبل و بعد از مولف بدان پرداخته شده، اما عین القضاة، در یک مقایسه تصویری و ایمازی، محمد را به مقام «بودن» عسل، و ابراهیم را به مقام خوردن عسل، و موسی را به مقام دیدن عسل مانده کرده است. نگارندگان مقاله، دو مورد اخیر را با مقام «داشتن»، و مقام محمد را با مقام «بودن»، در نگاه فلسفی و روانشناختی تفسیر و بررسی کرده‌اند که عمده‌ترین نتایج آن به قرار ذیل است: الف) مولف به طور ضمنی مقام محمد را فراتر از قدردانی (به معنی تعیین اندازه و قدر) و ارزش‌گذاری می‌داند؛ همان‌طوری که مقام او را به طور ضمنی، به نسبت مقام اول و دوم، یعنی ابراهیم (رماد) موسی (ذهب)، «جوهر» توصیف و تصویر کرده است. ب) بودن یک فرایند است و حالتی پویا و دینامیک دارد که با سکون از بین می‌رود، در حالی که دیدن و خوردن، ثابت و ایستاتیک است. ج) مقام بودن

به چیزی که عینسی و وجود خارجی دارد تعلق نمی‌گیرد، لذا امری ذهنی (سابژکتیو) است، اما مقام خوردن و دیدن (داشتن) امری عینی (ابژکتیو) است. شکل «بودن» (نه در کارکرد دستوری آن) فقط در «این‌جا» و «اکنون» وجود دارد و «داشتن» (خوردن و دیدن) در زمان گذشته، حال و آینده؛ ضمن این‌که در عسل بودن، «بودن» به معنی زمان گذشته نیست که در مقابل داشتن (خوردن) قرار گیرد؛ لذا در محدوده زمان نمی‌گنجد. ه) در خوردن و دیدن عسل، بین شیء و عامل، جدایی و فاصله وجود دارد؛ در حالی که در «بودن»، یک چیز وجود دارد، و فاصله و تفرق بین چیز و عامل از میان می‌رود. (مقام وحدت و حبّ و حبیب الهی بودن محمد) و در این مقام است که میان حبیب و محبوب حجابی نیست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «مصطفی فرمود در شب معراج چون به حضرت عزت رسیدم و چون به مقام قرب رسیدم خدای گفت: همه ایام و اوقات ناظر و مستمع تو بودی امشب سامع و ناظر منم و قائل و منظور تو. پس «دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی» این قربت خدا را باشد با محمد نه محمد را با خدا. (تمهیدات، ص ۲۷۸)
۲. پارادوکس عمدتاً در دو ساخت نحوی شکل می‌گیرد یکی در قالب ترکیب‌های وصفی و یا اضافی که از آن تعبیر به oxymoron (ترکیب متناقض‌نما) می‌کنند و دیگری در قالب جمله که اسناد اجزاء جمله به یکدیگر عقلاً محال است (بلاغت تصویر، ص ۳۲۸) که مقصود ما پارادوکس به معنی دوم است.
۳. در یک مقایسه اجمالی میان آثار عین‌القضات و شمس تبریزی، می‌توان گفت که شمس برخلاف عین‌القضات، به مقایسه محمد با ابراهیم هرگز نپرداخته است که علت این امر را باید در جایی دیگر بررسی کرد.

۴. اریک فروم از خوردن آن و مصرف کردن یک چیز به نوعی از داشتن و بلکه مهم‌ترین شکل آن تعبیر کرده است. (داشتن یا بودن، ص ۳۹)
۵. در ده فرمان از کتاب مقدس عبارت «من هستم هستم» از زبان یهوه در تأیید این سخن است.
۶. البته نتیجه چیز مطلوب پس از انجام فعل است، و مراد ما از آن غیر از هدف، فایده و معناست که چیز حاصل پیش از انجام عمل است.
۷. شمس تبریزی می‌گوید در حالت خاص و تجارب عرفانی، عارفان از ضرورت زلف و خال به کار برده می‌شود و گرنه آن‌جا کجا زلف و خال است. (مقالات شمس، ص ۱۹۶)
۸. دانشی که به قول او توماس آکمپیس، قدیس معروف مسیحی، خداوند در یک لحظه اهل خضوع و خشوع را بیش از ده سال تحقیق و تفحص به فهم راه‌های حق قادر می‌سازد. (تشبه به مسیح، ص ۲۳۶)
۹. ارکان دین و شریعت: نماز و شرایط آن (طهارت، خشوع و...) (تمهیدات، ص ۷۹ و نامه‌ها، ج ۱/ ۴۲) - زکات (تمهیدات، ص ۸۸) - صدقه (نامه‌ها، ج ۱/ ۳۷) - پرهیز از غیبت (همان، ج ۱/ ۳۶) - روزه و جوع و نقش آن در دفع شیطان (همان، ج ۲/ ۱۰۷ و ج ۳/ ۳۰۰) و شرایط صحت آن (تمهیدات، ص ۳۶۴)
- اخلاق و مقدمات دین: - دعوت به وحدت و توجه به نقش بسیار مهم امر به معروف (نامه‌ها، ج ۲/ ۴۸۱) - اخلاص (همان، ج ۲/ ۲۵۲) - توبه و شرایط بازگشت از گناه (همان، ج ۲/ ۱۶۴) - ذکر و شرایط آن (همان، ج ۲/ ۲۱) - زهد و بی‌توجهی به دنیا (تمهیدات، ص ۳۱۳) - شب‌زنده‌داری و پرهیز از مال دنیا (همان، ص ۶۹) - توجه به حقوق هم‌نوع و پرهیز از آزار زبانی و بدی (همان، ص ۱۹۳) - توجه به حقوق دیگران کمترین درجه ایمان است و گفتن لا اله الا الله بالاترین درجه مومن (همان، ص ۷۲ و نامه‌ها، ج ۲/ ۳۵۰) - توجه به لقاء الله به عنوان رزق حقیقی مومن (تمهیدات، ص ۷۰) - انتفاع به مردم همانند درخت پربار (همان، ص ۳۲۸) - دعای هم‌نوع و مومنان (نامه‌ها، ج ۲/ ۳۶۴) - پرهیز از خشم، حسد و حقد (همان، ج ۲/ ۳۴۹) و عجب (نامه‌ها، ج ۱/ ۴۳۱) - اوصاف بیست‌گانه مومن در خطاب به معاذ جبل (همان، ج ۲/ ۱۷۰) - عفو از دیگران (همان، ج ۱/ ۳۵۲) و ...

منابع:

- از کافکا تا کافکا؛ موريس بلانشو، مهشيد نونهالی، اول، نشر نی، تهران ۱۳۸۵.
- بحر در کوزه؛ عبدالحسين زرین کوب، علمی، هشتم، تهران ۱۳۷۸.
- بسط تجربه نبوی؛ عبدالکریم سروش، سوم، صراط، تهران ۱۳۷۹.
- بلاغت تصویر؛ محمود فتوحی، اول، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- فرهنگ مصطلحات و مفاهیم آثار عین‌القضات (پایان‌نامه) نرگس حسنی، الزهراء، تهران ۱۳۸۴.
- ترس و لرز؛ سورن کرگور، عبدالکریم رشیدیان، پنجم، نی، تهران ۱۳۸۵.
- تشبه به مسیح؛ توماس آکمپیس، سایه میثمی، اول، هرمس، تهران ۱۳۸۴.
- تمهیدات؛ عین‌القضات همدانی، عقیف عسیران، پنجم، طهوری، تهران ۱۳۷۷.
- حیات معنوی؛ آندره هیل، سیمین صالح، اول، منصور، ۱۳۸۵.
- داشتن یا بودن؛ اریک فروم، اکبر تبریزی، مروارید، هفتم، تهران ۱۳۸۵.
- در باب هستی و ذات؛ توماس آکوینی، فروزان راسخی، اول، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۲.
- قرآن پژوهی؛ بهاء‌الدین خرمشاهی، اول، دوستان، تهران ۱۳۷۷.
- قرآن شناخت؛ بهاء‌الدین خرمشاهی، چهارم، طرح نو، تهران ۱۳۷۶.
- لواط؛ عین‌القضات همدانی، رحیم فرمنش، چهارم، منوچهری، تهران (۱۳۷۹).
- مثنوی؛ جلال‌الدین محمد بلخی، نیکلسون، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.
- محمد رسول‌الله؛ آنه ماری شیمبل، حسن لاهوتی، دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.
- معنای متن؛ نصر حامد ابوزید، مرتضی کریمی نیا، اول، طرح نو، تهران ۱۳۸۰.
- مقالات شمس؛ شمس تبریزی، محمد علی موحد، دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.
- نامه‌های عین‌القضات؛ عین‌القضات همدانی، ج ۱ و ۲، علینقی منزوی و عقیف عسیران، سوم، اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- نامه‌های عین‌القضات؛ عین‌القضات همدانی، ج ۳، علینقی منزوی، اول، اساطیر، تهران ۱۳۷۷.